

تربیت گلخانه‌ای در خانه و مدرسه!

نوشته محسن قانع بصیری

چندی پیش با فرزند یکی از آشنایان در فرصتی مغتنم به صحبت نشستیم. از او پرسیدم: دوستی هم داری؟ با خونسردی بسیار گفت: نه. بسیار متعجب شدم، به او گفتم: این مشکل توست، یا دوست‌یابی مشکل بقیه هم کلاسی‌هایت هم هست؟ گفت: برای ما اصولاً دوست‌یابی میسر نیست. پرسیدم چرا؟ گفت: با هر که دوست شویم ممکن است جاسوسیمان را پیش مدیر بکنند و خبری را به او برسانند و بعد معلوم است... بیرون کردنمان از مدرسه، یا نمره پایین آوردن انضباط و طبعاً پایین آمدن معدل و اشکال در کنکور و غیره و غیره.

گفتم: یعنی مدیرتان بچه‌ها را وادار می‌کند که جاسوسی کنند و خبرها را به او برسانند؟ گفت: بله... حتی خبرهای خصوصی خانوادگی را که گاه ممکن است از سر درددل به هم‌کلاسی‌ات بگویی، یا شوکت که فی‌المثل دیشب به سینمائی رفته‌ای و فیلمی دیده‌ای که فلان بود و قهرمانش چنین و چنان کرد. حتی اینهم گناهی بزرگ است. از پدرم ضمانت گرفته‌اند که به سینما هم نروم و اگر بروم مدیر می‌تواند مرا اخراج کند حال اگر مثلاً شوق به هنری هم داشته باشم و بخواهم سازی بزنم، دیگر وای بحالم. خبر رسیدن به آقای مدیر همان و بیرون کردن از مدرسه همان.

بسیار تعجب کردم، گفتم: می‌فهمم می‌دانی، دوست برای چیست؟ برای آنست که آدمی با وی آزمون عواطف و گذشت و مهربانی و عشق بکنند، و این مفاهیم آنگاه شکل می‌گیرند که جو اعتماد وجود داشته باشد و اعتماد هم وقتی به وجود می‌آید که بستر امنی فراهم آید تا بتوانی در جریان زندگی رو به رشد خود مکنونات درونی‌ات را حتی آنهایی را که به پدر و مادر نمی‌گویی به دوست بگویی. هیچ می‌دانی آدم بدون دوست حتی توان شناخت خدا را هم از دست می‌دهد؟ می‌دانی چرا؟ برای آنکه آدمی خدا را هم از طریق گفتگوی درونی با وی، آنهم گفتگو دربارهٔ عمیق‌ترین مکنوناتش و هم صحبتی از آنچه که می‌تواند به باوری عمیق بیانجامد کشف می‌کند. بی‌مناسبت نیست که به خداوند «حضرت دوست» می‌گویند. او بزرگترین دوست است. یعنی دوست بمعنی مطلق آن چرا که خود آگاه آدمی را از طریق گریز

از دروغ، مثبت و برداشتن پرده‌های تاریک ترس برایش آشکار می‌کند. دوست هم، بستگی به ظرفیت معنوی و عقلانی‌اش همین‌کار را می‌کند، همه ما که پیامبر زاده نشده‌ایم. همه ما باید سیزی از وابستگی به استقلال و از آن به همبستگی داشته باشیم و این یعنی سیر از بی‌هویتی به هویت، سیر از مادبگیری به معنویت، سیر از عقل جزم به عقل فعال و برآستی چه کسی چون دوست و چه آزمونی جز دوست‌یابی می‌تواند شتابنده این روند و بخصوص گشاینده مرحله آخر آن یعنی همبستگی باشد؟

گفتم: چه حرف‌های خوبی! گفتم: بله! و توجه داشته باش که دوستی یعنی امنیت، به عبارت دیگر تنها این بستر آزاد و امن است که افق معنویت را می‌گشاید. آدم بدون دوست، آدم بدون معنویت است، آدم فاقد قدرت گذشت است. و طبعاً فاقد خود آگاه است. و وای بحال آن مدیری که در



فضای تحت مدیریتش حجاب‌های تاریک یک بیک میان خود درون و فضای بیرون شاگردان مدرسه‌اش کشیده شوند و شک و تردید آنچنان فضا را تاریک کنند که آدمی حتی جرأت یک درددل ساده را با شخصی که باید او را روزی دوست خود خطاب کند نداشته باشد. هیچ از خود سؤال کرده‌ای؛ چرا بزرگان ما تفتیش در زندگی دیگران را گناهی بزرگ دانسته‌اند؟ جوابش بسیار روشن است؛ نتیجه این تفتیش خسار شدن خدا از زندگی اجتماعی و فردی آدمی است. چرا که تفتیش راه بروز و پرورش آزاد خود آگاه و طبعاً هویت آدمی را مسدود می‌کند و با این‌کار آزمون دوست‌یابی میسر نمی‌شود و بدین ترتیب خود آگاه رشد نمی‌کند. یعنی مهم‌ترین بستر رشد هویت مستقل و معرفت جوی آدمی از رشد باز می‌ماند. آنگاه که خود آدمی فاقد آگاهی شود، رابطه‌اش با روح یعنی جایگاه معرفت ذات احدیت قطع می‌شود با همین

انقطاع است که معرفت و عشق در پشت دیواره‌های ضخیم سوء ظن و بی‌اعتمادی می‌خشکند و در عوض نفرت و بی‌تفاوتی چون قارچ‌های سمی همه وجود آدمی را تسخیر می‌کنند یعنی چون دیواری میان شوق و معرفت درون و تجربه بیرون قرار می‌گیرند. دیگر نه علاقه‌ای برای یاقش و آگاهی باقی می‌ماند و نه عشقی برای معرفتی خدائی که این آخری تنها نیزوی بروز و تجلی هنر و خلق آثار جاودانه است.

نگاه کن به حافظ که چه معرفتانه می‌گوید
بشوی اوراق اگر ممدرس مائی
که علم عشق در دفتر نباشد

و یا

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

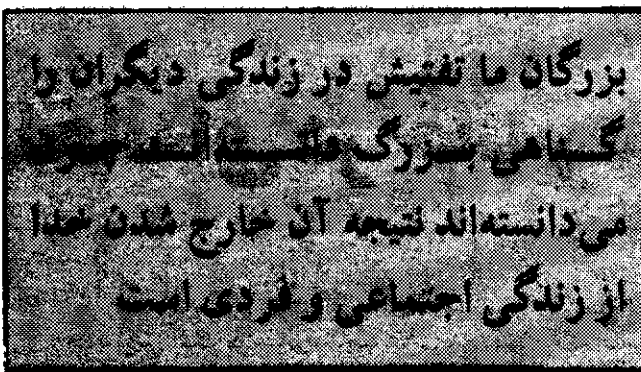
هیچ می‌دانی که قلمرو عظیم معرفت تنها از طریق آزمون‌های دوست‌یابی و توان گذشت و بروز طلوع صادقانه خود درون گشوده می‌شود. جو سوء ظن چون آبی انباشته از لجن است، در چنین فضائی همه چیز تاریک می‌شود و در تاریکی همواره دشنه‌های نیز دروغ و اتهام و افترا از هر سو بلند می‌شوند. چرا که دیگر کسی کسی را نمی‌بیند.

در همین جاست که بزرگترین ضربه را دین می‌خورد که کوشش بزرگ و مشترک تمامی ادیان تبدیل رابطه تحکم و زور و (سیاست بیرونی) با عمل به رابطه آگاهی و عشق درون با عمل است. به عبارت دیگر آنگاه که توانی برای خود دوستی پیدا کنی توان ایجاد ارتباط میان نیت پاک درونی و فطری است را با عمل هم از دست می‌دهی و چون چنین شد هیچ‌گاه مره همبستگی معرفتانه را که شور نهانی‌اش از زمزمه نیتی خدائی برمی‌آید درک نخواهی کرد. در همین جاست که دست و پایت بقول مولانا چوبی می‌شود و ناچار می‌شوی به عقل کوچک جزمی متکی گردی و سرانجام به عارضه خطرناک گریز از معرفت و خلاقیت دچار می‌شوی.

در این حال یا در زندان وابستگی می‌پوسی و یا عقل خرد جزم شده در درونت را تبدیل به عاملی برای گسترش اقتدار فردی تأکید می‌کنم و تنها فردی خودت می‌کنی. برآستی فاجعه‌ای از این بدتر برای بریدن سر معرفت شکل می‌گیرد؟

اگر به داستان زندگی امام حسین «ع» و حضرت علی «ع» توجه کنی می‌بینی که اکثر آنانی که در جریان

عاشورا امام را شهید کردند و تمامی آن خوارچ که حضرت علی با آنها مبارزه‌ای بی‌امان داشت هم نماز می‌خواندند و هم روزه می‌گرفتند و بخصوص خوارچ آنچنان در اجرای احکام ظاهری اسلام تعصب می‌ورزیدند که گاه با کوچکترین منکری ظاهری سر از بدن جدا می‌کردند. اما چرا این عزیزان جان خود را در راه مبارزه با این خشک زاهدان قدرت طلب از دست دادند؟ بگمان من برای آنکه خوارچ بر آن بودند تا رابطه



بپذیرند، تخم‌بیدینی و تحقیر روابط اجتماعی را در کودک می‌کارد و مهم‌تر از همه اتکاء به نفس وی را از وی می‌گیرند یا اصولاً نمی‌گذارند توان تصمیم‌گیری مستقل در وی شکل گیرد. در حالی که ما در تربیت اجتماعی خود هیچ‌گاه با چنین محدودیت‌هایی روبرو نبودیم امروزه بسیار اندک جوانانی را پیدا می‌کنید که بتوانند از خاطره‌هایی درباره‌ی دوستان خود سخن گویند و در مقابل اگر با امثال ما به گفتگو بنشینند با انسانی از خسارات مختلف درباره‌ی

دوستی‌های متنوع و آزمون‌های گذشتها و همپاریهای لذت‌بخش مواجه می‌شوید. در این خسارات حتی ترازیدها نیز در هاله‌ای از لذت بیان می‌شوند. اما امروزه حتی نمی‌توانید یک مثال از چند دوست که مجموعه‌ای از طبقات مختلف اجتماعی باشند و بتوانند سفری به شهری یا به دور ایران بکنند و مستقلاً دست به این کار زند ارائه دهید. در حالی که یکی از ویژگی‌های دوستی‌های نسل ما سفرهای مختلف و اندوختن تجربیات بیشتر با همراهی یکدیگر بود. بطوری که در این حال توان ارتباط معنوی روندی رو به توسعه بود.

تربیت گلخانه‌ای تربیت صرفاً سیاسی است، تربیتی است که امکان بروز خلاقیت‌های فردی و ایجاد حس عواطف انسانی را بسیار محدود می‌کند. در این تربیت همواره دو سر فرمان دهند و فرمان گیرنده وجود دارد. از این رو در تربیت گلخانه‌ای هیچ‌گاه آزمون‌های تکاملی تبدیل وابستگی به استقلال و از آن به همبستگی انجام نخواهند شد. تربیت گلخانه‌ای زندان تاریک وابستگی‌هاست. تربیتی فاقد معنویت است.

در اینجا باید به آن مدیر مدرسه و به آن آدمیانی که فکر می‌کنند مسدود کردن درجه‌های اطمینان و دوستی می‌تواند راهی بسوی خدا بگشاید بگویم: ای عزیزان آیا به آن جمله‌ای که در قایم زیبا و بخطی خوش در بالای سرتان در اتاق مدیریت گذارده‌اید توجه کرده‌اید؟ بر روی آن چه نوشته شده است؟

یاد خدا باعث اطمینان قلوب می‌شود؟ آیا می‌شود گفت که ممکن است یاد خدا باعث نشویش و نگرانی و ترس از فاش شدن اسرار و بیرون کردن از مدرسه و گریز از دوستی شود؟ براساسی ای مدیر عزیز در کدام یک از تجربیات بزرگان دین چنین دپدی؟ آیا نخواهید که حضرت صادق در خانه خدا بسا این ابی‌الاحرج‌جای دهری و بی‌خدا به بحث می‌نشست و هیچ‌گاه به او نگفت که آخر تو دهری در این خانه چه می‌کنی؟ می‌دانی چرا؟ برای آنکه حضرتش خوب می‌دانست که برای وصل کردن آمده است، نه برای فصل کردن و کار دین از آن رو که از جنس توحید و معرفت است، نه جاسوسی است و نه

بخصوص با وضع جدیدی که آموزش و پرورش پیدا کرده است روشهای «تربیت گلخانه‌ای» کاملاً بر اذهان والدین و مسئولین مدارس ما تسلط یافته است.

خوب می‌دانید که مشکل تربیت گلخانه‌ای بی‌ارتباطی طبقات اجتماعی با یکدیگر و طبعاً افزایش ناهنجاریها و تضادها میان طبقات است. بسیار طبیعی است اگر در این شرایط با بازتاب‌های خطرناکی روبرو شویم. که در فوق به آنها اشاره کردیم. اما چرا تمایل به تربیت گلخانه‌ای شکل می‌گیرد؟ به گمان ما مهم‌ترین دلیل آن به احساس امنیت اجتماعی مربوط می‌شود.

در این شرایط هم والدین و هم مسئولان مدرسه که اکنون هر دو یکدیگر ظنین شده‌اند و هر دو با یکدیگر نسبت به محیط مظنون‌اند، فضای ذهنی کودک را نسبت به محیط اجتماعی‌اش کاملاً بدبین می‌کنند. همه فاسداند، هرکس که در کوچه است موجودی غیرقابل اطمینان است. این بدبینی آثار بسیار خطرناکی را بوجود خواهد آورد. بخصوص اگر ضعف در آزمون‌های دوست‌یابی را هم به مجموعه فوق اضافه کنیم. می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که این نوع تربیت به ایجاد فردیتی عبوس، بی‌اعتماد به محیط، مغرور و تحقیرکننده طبقات پائین‌تر اجتماعی و مهم‌تر از همه اسیر هادت و تکرار خواهد انجامید.

در حالی که در تجربه‌ای که ما در محدوده جوانی خود کردیم، در محدوده یک محله دوستان زیادی از طبقات مختلف اجتماعی دیده می‌شد. به سهولت این امکان وجود داشت که دوستی در جسمی از فرزندان پائین‌ترین تا بالاترین طبقات اجتماعی شکل گیرد و بدین ترتیب نوعی تعدیل در روابط و تضادهای طبقات اجتماعی بوجود آید که هم انسانی است و هم لازم برای توسعه اجتماعی.

پس تربیت گلخانه‌ای، تربیتی بسیار خطرناک است و می‌تواند به تشدید کور جدالهای میان طبقات اجتماعی بیانجامد. هنگامیکه والدین و مسئولین مدرسه کودک را از ارتباط آزاد با محیط بر حذر می‌دارند، البته با نگاهی کاملاً ارتباطی با وی، یعنی بگونه‌ای رفتار کنند که کودک با آنها رفتاری قابل مکاشفه داشته باشد. نمی‌خواهند ریسک رابطه تکاملی میان عقل و معرفت را با این نوع از ارتباط

دین با آدمی را تنها از طریق همان زور خارجی و عمل ترس‌آلود منبعت از آن تنظیم کنند. و البته خوب می‌دانی که غرض اصلی ایشان از چنین هدفی چیز دیگری بود. آنان تنها از این طریق می‌توانستند عطش قدرت طلبی و جاه طلبی خود را سیراب کنند. آنان هیچ‌گاه توجه نداشتند که هدف دین برانگیختن شوقی درونی برای یافتن هم‌زمانی درونی و عملی-تجربی با خداوند است و براساسی آیا در جایی جز درونی‌ترین و مقدس‌ترین مکان آدمی، یعنی دل، می‌توان خدای را یافت؟

پس آنان خوب می‌دانستند که آنچه کشنده معنویت است. گریز از این اصل مهم است. یعنی مسدود کردن رابطه خودآگاه و تجربه آدمی با روح و معرفت وی است. بنابراین آنجائیکه عشق نباشد، آنجائیکه حس امنیت نباشد، آنجائیکه محبت نباشد، آنجائیکه نتوانی مکنونت راحتی برای دوستی عنوان کنی خدا هم نیست. معنویت هم نیست، هیچ چیز نیست جز مادیتی کور که با لباس عاریتی تعصبی بظاهر اسلامی، قدرت نابود شونده این دنیائی خود را پوشانده است و براساسی آیا بنی‌امیه و بنی‌عباس جز این بودند؟

ریسک رابطه تکاملی

نکته دیگر رابطه والدین با فرزندان است. در شرایط حاضر وضع والدین امروزی با والدین دوران ما بسیار متفاوت است. برای مثال پدر و مادر من حتی نمی‌دانستند من در کلاس چندم درس می‌خوانم، آنان تنها به آزمون‌هایی که به عشق و عقل در فرزندشان می‌انجامید فکر می‌کردند و بقیه را به عهده ما می‌گذارند و تجربیاتی که با دوست اخذ می‌کنیم. از همین روی دوست‌یابی انتخاب آزاد ما بود. اما امروزه چنین نیست. برای دوست‌یابی فرزند، والدین‌اند که گاه از سر نادانی و گاه از سر اجباری فاقد آگاهی و گاه از سر فقدان امنیت اجتماعی حساسیت زیادی-زیادتر از آنچه واقعاً لازم است- از خود بروز می‌دهند. این حساسیت منجر به قطع ارتباط میان طبقات اجتماعی می‌شود. هر فرزندی باید تنها با طبقه خودش و محدوده تنگ دوستان پدر و مادرش رابطه برقرار کند.

گریز به عمل از روی ترس. اصل هدف دین آنست که میان عشق به خداوند و عمل او رابطه برقرار کند. و خوب می دانیم که آدمی هیچ دوستی مطمئن تر از خداوند ندارد و بریده باد آن دستی که چنین رابطه‌ای را قطع می کند.

اعراض از معنویات

وقتی گفتگویم با آن دانش آموز تمام شد. در فکر یک چیز آزارم می داد: یک سوال، سوالی که تا چندین روز مرا دنبال می کرد.

آیا در فضایی که چنین مدیری بوجود آورده است، می توان روند مهم تکاملی و ارتباطی فرد با جامعه، یعنی روند تبدیل وابستگی به استقلال و از آن به همبستگی و خلاقیت را دنبال کرد؟ جواب را سرانجام پیدا کردم. هیچ گاه چون آنگاه که مجرای آزاد تهی کردن درون از چرکها و دردها آنها به کمک دوست گشاده نشود، عشق هم بوجود نخواهد آمد. در این حال هیچ گاه به لذت درک معنویت همبستگی نائل نخواهیم شد. پس بدون نیروی همبستگی و معنویت هر کاری شدنی می شود. بقول تالسئوی خدا که حذف شود هر کاری شدنی خواهد شد، آنگاه است که همین مدیر خود را گرفتار زنجیرهای از حرکات نامرئی خواهد دید و روزی خواهد رسید که خود را در محاصره مجموعه‌ای جاسوس گرفتار خواهد یافت. مجموعه‌ای که در آن اثری از خدا دیده نخواهد شد.

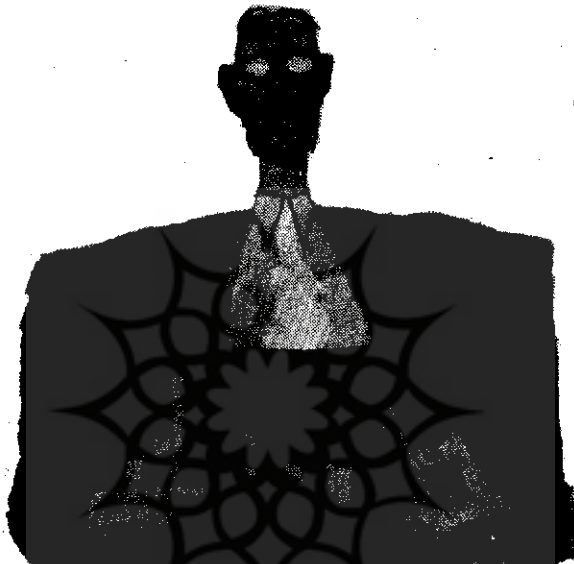
یکی از صفات بسیار مهم خداوند پوشاندگی است. (ستار العیوب) این صفت درست در مقابل آگاهی کامل و مطلق خداوند از ما قرار دارد. حال اگر کسی از این صفت بی بهره باشد جز تخم بی خدائی تخم دیگری نخواهد کاشت. به عبارت دیگر هرچه آگاهی شما از فردی بیشتر شود باید ضرورت حفظ و حراست از شخصیت وی بصورت مسئولیتی اجتماعی بیشتر گردد حال تصور کنید کسی که فاقد این مسئولیت باشد با گسترش توان اطلاعاتی خود چه بلایی بر سر محیط خود خواهد آورد.

تربیت گلخانه‌ای که امروزه از طریق وحدت غیرمتجانس والدین و برخی از مسئولین مدارس شکل گرفته است تربیتی خطرناک است که جز مادپروری و بی خدائی نتیجه‌ای از آن بدست نخواهد آمد. و خوب می دانیم در چنین فضائی جان آدمی کوچک می شود و توان نو دیدن که حاصل تقابل یقینی معرفتی درونی با شکی عقلانی و تجربی- بیرونی است بدست نخواهد آمد.

تربیت گلخانه‌ای نوعی تعرض به ارتباط معنوی- عقلانی فرد و جامعه است. تعرضی که خود را در حجاب نمایش مصنوعی مخفی می کند بطوریکه بر روی سطح بظاهر آرام، عمقی بسیار ناآرام و ملتهب حجیم و

حجیم تر می شود تا سرانجام این پوسته بظاهر آرام را می ترکاند و چون اژدهائی هفت سر بیرون می آورد.

تربیت گلخانه‌ای به معنی اعراض از معنویات و سرکوبی آنهاست در حالی که تمامی روابط میان نیت درون آدمی با عمل و تجربه وی تخریب می شوند، بسرعت بر حجم ضرورت‌های تحکم برای کنترل اعمال از طریق نیروی فیزیکی بیرونی اضافه می شود. در این حال نوعی هزار تو و کلاف سردرگم و غیرقابل کنترل مدیر و والدین را احاطه می کند. آنان به همین دلیل ناچارند این گلخانه را مسدود و مسدودتر کنند. تصویری این چنین، تصویر یک سیستم بسته است که



بی نظمی فزاینده از شاخص‌های آنست. به عبارت دیگر در این نوع تربیت نوعی احساس «خود مرکز پنداری» در افسراد تحت اداره آن بیدار می شود. افراد فکر می کنند، نظام آنها مرکز تمامی نظام‌های عالم است.

تربیت گلخانه‌ای انسان‌هایی اسپر تکرار و عقل جزم تربیت می کند، انسانهایی که زنجیرهای تکراری بیمارگونه، تمامی نیروی آگاهی آنها را تحلیل برده است. انسانهایی که آینده راناریک و گذشته راثابت می پندارند. انسانهایی که در زندان تنگ اکنون گرفتارند.

اکنون که نه گذشته دارد و نه آینده. اکنونی فاقد معنویت. در چنین فضائی نوعی استدلال دگم و جزم به عنوان تنها مفر برای تحلیل آدمی باقی می ماند. دیگر اثری از نیروی تحلیل انتقادی و خلاقیت بوجود نمی آید.

در تربیت گلخانه‌ای تنها مکان قابل اعتماد، فضای درون این گلخانه است. بنابراین آدمیان برای ورود به گلخانه باید انتخاب شوند. نوعی گزینش جزم که اساسش همان قدرت جزم تحلیل استدلالی است.

بهمین دلیل گزینش‌ها تبدیل به نیروی گریز از خلاقیت شده و سیستم را از نیروی تغییر تهی می کنند. همه چیز کلیشه‌ایست. مجموعه‌ای رفتارهای ظاهری بدون عنایت به نیت مخفی در پشت آنها معیاری برای

انتخاب قرار می گیرند. اما به همان دلیل که در این انتخاب‌ها رابطه میان نیت درونی و عمل دیده نمی شود (چون درک این رابطه نیاز به دوستی و اطمینان دارد که به رفتار قابل مکاشفه در طرف انتخاب شده می انجامد) بتدریج بی اعتمادی به درون گلخانه نیز رسوخ می کند بنابراین برای تنهایی هر فرد باید جاسوسی گماشت تا رفتارشان کنترل شود. با اعمال این روشهاست که درون گلخانه شروع به پوسیدن می کند و قلمرو انسانی روابط به قلمرو حیوانی تبدیل می شود. هر که بهتر بتواند این بازی ساده و مظاهرانه را یاد بگیرد برنده است. بنابراین تنهایی که رمز خلاقیت است گناهی نابخشودنی تعریف می شود. در عین حال در جمع بودن نیز تا زمانی قابل قبول است که آن عامل خیرچین در کنار جمع باشد. بهمین دلیل در تربیت گلخانه‌ای چه تنهایی و چه جمع آنها به صورت مستقل عامل منفی تعریف خواهند شد.

در تربیت گلخانه‌ای همه چیز باید در جایش باشد؛ هر گلدانی بسته به تعریفی که باغبان می کند باید در جایی گذارده شود بنابراین اگر گلدانی خودسرانه جایش را عوض کرد، حتی اگر نشان دهد که رشد بیشتری هم کرده است، قانون گلخانه را به هم زده است و نباید از مجموعه اخراج شود. تربیت گلخانه‌ای همان تربیت مبتنی بر عقل جزم است.

مرحوم کمپانی شعری زیبا سروده بود که عین آن را بخاطر ندارم، اما مضمون این شعر که تکیه کلام مرحوم پدر بزرگم هم بود چیزی بود شبیه جمله زیر:

«چقدر بیخ و مسخره است که جوانی ادای پیر و پیری ادای جوان را در بیارود.»

و من می گویم چقدر خطرناک است که پیر بخواهد جوانان را چون خود کند و چقدر خطرناک تر است که من فکر کنم که آنچه که از زندگی ادراک کرده‌ام درست‌ترین، کامل‌ترین و بهترین ادراک است و بقیه حتی حق بیان اشکال دیگری از یک حقیقت را ندارند. مهم‌ترین درسی که می توان از تربیت گلخانه‌ای گرفت آنست که هر چه زودتر آدمیان را از آنجا خارج کنیم و گلخانه را تنها برای همان گلها بگذاریم. جای آدمیان در زندان عقل جزم نیست، جای انسان در دشت بیکران و پرحادثه عقل فعال است. رسالتی که خداوند تنها برای او در نظر گرفته است همین بی تابی برای یافتن نورترین هاست. به عبارت دیگر گریز از عقل جزم و توسل به عقل فعال می تواند در بچه‌های خلاقیت و همبستگی معرفتانه ارتباطی میان افراد را بگشاید. و کیست که بخواهد زندان عقل جزم را بر رابطه فعال میان ایمانی یقینی و خدائی با تجربیات فردی و اجتماعی خود ترجیح دهد. □